

Happiness or Eudaimonia?

A Critical Review on the Book *“The Politics of Happiness: What Government Can Learn from the New Research on Well-Being”*

Seyed Mohsen Alavipour*

Abstract

Throughout different civilizations and cultures, political philosophers have contemplated on the meaning of “happiness” as the goal of human life, and so, their contemplation has extended to the normative and policy-making domain of the ideal political state. However, while classically philosophers tended to understand the term as a quality for the good life, in the modern era the quantitative explanation of the subject prevailed and the goal alternated into human satisfaction through capital accumulation and economic growth. Nevertheless, modern social abnormalities, such as Opium, depression, and tremendous family break-ups led the socio-political intellectuals to explore alternatives that might help to find real, sustainable satisfaction in human social life. Among others, Derek Bok’s *“Politics of Happiness”* is an exploration for such alternative which is based on Buhtan’s national policy towards substitution of “happiness” for “economic growth” and attempts to indicate different elements and aspects of such transformation in social policies in western states, namely the United States.

Keywords: Happiness, Policy-Making, State, Pleasure.

* Assistant Professor of Political Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, alavipour@ihcs.ac.ir

Date received: 06/03/2021, Date of acceptance: 19/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شادکامی یا سعادت؟

نگاهی انتقادی به کتاب «سیاست شادکامی: آنچه حکومت می‌تواند از

تحقیقات جدید در باب بهروزی بیاموزد»

سیدمحسن علوی پور*

چکیده

شادکامی و سعادت از جمله مهم‌ترین مقولاتی است که در طول تاریخ تفکر سیاسی و اجتماعی، در تمدن‌های مختلف مورد توجه بوده است و فیلسوفان تلاش داشته‌اند با ارائه تعریفی جامع از آن، رویکردهای هنجارین سیاسی و حکومتی را تجویز نمایند. این امر اگرچه در دوران تفکر کلاسیک عموماً مبتنی بر فهم سعادت به عنوان مقوله‌ای فعال و در نتیجه، کیفیتی برای زندگی خوب بوده است، در دوران مدرن و با ظهور تفکر لیبرالی متحول شد و به واسطه آن، به مقولاتی مانند رشد اقتصادی و افزایش ثروت ترجمه شد. اما این رویکرد نتوانست مانع از بروز ناهنجاری‌هایی باشد که حتی در کشورهای ثروتمند به نحو فزاینده‌ای در حال گسترش هستند. مقولاتی مانند افسردگی، مصرف مواد مخدر، از هم گسیختگی خانوادگی و مانند آن، از جمله بحران‌هایی است که برخی پژوهشگران غربی را بر آن داشت که در جستجوی بدیلی پایدار و فارغ از آسیب برای این رویکرد برآیند. کتاب «سیاست شادکامی» از جمله آثاری است که در این زمینه بر آن است با بهره‌مندی از رویکرد متفاوت کشور بوتان در اعلام «شادکامی» به جای رشد اقتصادی، به عنوان معیار حکومت خوب، مولفه‌ها و ابعاد مختلف این موضوع را در حکومت‌ورزی غربی به ویژه در کشور آمریکا بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: شادکامی، سیاست‌گذاری، حکومت، لذت.

* استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، alavipour@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

۱. مقدمه

Happiness که در زبان فارسی به سعادت یا شادکامی ترجمه شده است، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی اندیشمندان و فیلسوفان بزرگ و همچنین دولتمردان و سیاستمداران در طول تاریخ بوده است. در واقع، شاید به جرات بتوان مدعی شد که در چارچوب این اندیشه‌ورزی و سیاستگذاری‌ها، آنچه به شکل‌گیری سامان جامعه مشروعیت بخشیده است، درک ضرورت جهت‌گیری به سوی حیات جمعی معطوف به تحقق سعادت انسانی بوده است. در نتیجه، برای اهل فکر راهی جز تأمل در این باب وجود نداشته است که ببینند چگونه می‌توان سیاست و سیاست‌گذاری را در جامعه چنان سامان داد که امکان دستیابی به سعادت برای شهروندان فراهم آید. بر همین اساس، در طول تاریخ اندیشه‌ورزی سیاسی، فیلسوفان بزرگ همواره با مسئله تعریف سعادت و نشان دادن راه تحقق آن در جامعه روبرو بوده‌اند و این امر از ابتدای سنت فلسفه‌روزی سیاسی در آتن تا سنت تفکر اسلامی و اندیشه مدرن، راهنمای بنیادین نظام فلسفی هر اندیشمند را تشکیل داده است.

البته این امر محدود به اندیشه‌های سیاسی نیست و هر گونه ارائه الگوی به‌زیستی، در چارچوب تجویز راه رسیدن به سعادت صورت می‌پذیرد. بر این اساس، ادیان و آموزه‌های اخلاقی و معنوی نیز هر کدام از منظر خویش، سعادت را چونان شاد زیستن در هنگامه و موقعیت مناسب آن تبیین می‌کنند و راه دستیابی بدان را به پیروان نشان می‌دهند. از آموزه‌های دینی (مانند ادیان ابراهیمی) گرفته که با تأکید بر اولویت شادکامی فردنیوی - که به واسطه جاودان بودن بر شادکامی‌های زمان‌مند دنیوی برترند - رهروان خویش را به جستجوی سعادت در چارچوب دستور کار تجویزی مبتنی بر وحی الهی تشویق می‌کنند؛ تا آموزه‌های معنویت‌گرایی چون بودیسم و هندویسم و دائویسم و دیگر مکاتب شرقی که هر کدام از منظری، سعادت را منوط به صرف‌نظر کردن از شادکامی‌های زودگذر دنیوی می‌کنند (بر خلاف ادیان که بر اولویت تأکید دارند و نه ضرورتاً تعارض میان آنها) و با ارائه آموزه سعادت‌یابی تدریجی روح (در چارچوب فهم تناسخی از زیست دنیوی انسان)، الگویی متداوم از پالایش روحی در مسیر دست‌یابی به سعادت پیش پای می‌نهند؛ تا نظریه‌های مختلف فلسفه اخلاق که هر کدام با محور قرار دادن آنچه بهترین شیوه زیستن برای انسان می‌انگارند، راهکارهای اخلاقی برای آن ارائه می‌کنند؛ تا نظریه‌های مختلف دیگر در حوزه‌های متنوع علوم انسانی (مانند اقتصاد و علوم اجتماعی و روان‌شناسی و ...) که هر کدام با کاوش در زندگی واقعی و روزمره انسانی، تعریفی از شاد زیستن برای ابنای

بشر در نظر می‌گیرند؛ همه و همه در یک امر مشترک‌اند و آن تاکید بر اهمیت و محوریت سعادت یا شادکامی در ایجاد انگیزه و چشم‌انداز به آینده زیست انسانی است.

بر همین اساس، پرداختن به اینکه سعادت چیست و چگونه دستیاب تواند بود، پرسشی است که در طول تاریخ تامل انسانی مد نظر بوده است و در عرصه سیاست نیز همواره دولت‌ها تلاش کرده‌اند با ارائه پاسخی معقول و مورد پذیرش عمومی به این سوال، مشروعیت تداوم حکمرانی خویش را تضمین نمایند. اما باید توجه داشت که در سده‌های متاخر و به ویژه در قرن بیستم و پس از آن، با شکل‌گیری الگوهای مدرن و سیطره آن، سعادت نیز در اقصی نقاط جهان به شکل مدرن بازتعریف شد و در این تعریف، الگوهای متافیزیکی کلاسیک در تفکر به کناری نهاده شد و به جای آن، الگوهای علم‌محور مبتنی بر امور فیزیکی اولویت یافت. بر همین اساس، تعریف Happiness از *Eudaimonia* ارسطویی که بیشتر نگاهی معنوی و مبتنی بر زیست سالم روان انسانی داشت به *happiness* بتنامی که بر شاد زیست مبتنی است که به تولید و تکثیر رفاه در جامعه رهنمون می‌شود تبدیل یافت. چنین تحولی البته تبعات فراگیری را به دنبال داشت که از جمله آنها شکل‌گیری انواع نظریه‌های دولت رفاه و دولت‌های لیبرالی در دوران معاصر و اولویت یافتن تولید ثروت بر انباشت زیست معناگرا و در کل، برتری اقتصاد بر سایر مولفه‌های زیست انسانی در تنظیم برنامه‌های دستیابی به اهداف زندگی (که همواره در چارچوب *happiness* تعریف شده است) بود. در نتیجه، مقولاتی مانند توسعه، رفاه، سرانه، افزایش تولید و مانند آن در تعریف مدرن خویش تا حد امکان از مولفه‌های غیرآماری و ملموس تهی شد و این امور به بخش‌هایی خارج از تعریف زندگی *happy* انسان انتقال یافت. این امر با وجود تداوم و گستره سیطره، البته در سال‌های اخیر مورد انتقاد قرار گرفته است و با تحولات فکری در نیمه دوم سده بیستم و پس از آن، زمینه برای فهم‌های بازاندیشانه از *happiness* مهیا شد. زمینه‌ای که باعث شد تعاریف مرسوم از مقولاتی مانند توسعه نیز مورد بازنگری قرار گیرد و با بازگشت اخلاق جامعه‌محور به اولویت‌های تعریف زندگی سعادت‌مند، شیوه‌های بدیل اندیشه‌ورزی در این عرصه شکل گیرد.

کتاب «سیاست شادکامی» نوشته درک باک از جمله آثاری است که نشانه‌های موثری را از این تحول به دست می‌دهد و چشم‌انداز نوینی از برنامه‌ریزی و سیاستگذاری متناسب با فهم جدید از زیست بهینه انسانی در عصر حاضر پیش روی می‌گذارد. این کتاب که متن اصلی آن در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است، در سال ۱۳۹۶ با ترجمه نرگس سلحشور برای

نخستین بار از سوی انتشارات نگاه معاصر به زبان فارسی منتشر می‌شود و به نظر می‌رسد بررسی محتوای آن می‌تواند در ارتقای مباحثه و کاوش در زمینه به‌زیستی و همچنین سیاست‌گذاری‌های معطوف به نیکی در کشور موثر افتد. بنا بر این، متن حاضر بر آن است که نخست با تامل انتقادی در ادبیات موجود در زمینه شادکامی و سعادت، متن کتاب را مورد بررسی قرار دهد و بر سبیل مالوف رویکرد انتقادی، نقاط قوت و ضعف آن را از یکدیگر تمیز دهد.

۲. نظریه‌های سعادت و جایگاه لذت

برای پرداختن به جایگاه سعادت و شادکامی در سیاست‌گذاری‌های کلان و به ویژه تعبیر آن به شاخص‌هایی که میزان لذت‌مندی و رضایت از زندگی را نشان می‌دهند، لازم است در درجه نخست درکی درست از معنای این عبارت داشته باشیم. امری که با اتکا به اندیشه متفکران بزرگ تاریخ میسر است. ارسطو از جمله نخستین فیلسوفان برجسته‌ای است که صورت‌بندی روشنی از مقوله سعادت در فلسفه سیاسی و اخلاقی خویش به دست می‌دهد. در نگاه ارسطو که در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* (۱۳۷۸) قابل دستیابی است، می‌توان نیک‌زیستن را به عنوان بالاترین سطح خیر در نظر گرفت که در آن، فرد هم به لحاظ اخلاقی و هم عقلانی، در جستجوی خیر می‌زید. این فرد از *eudaimonia* برخوردار است که امری غایی و خودبسنده است و غایت هر کنشی را در بر می‌گیرد (۱۰۹۷ب). اما باید توجه داشت که در این رویکرد، *eudaimonia* نه یک وضعیت که شامل فعالیت‌هایی است که به واسطه ارزش و اهمیت خودشان، قابل پیگیری هستند. به تعبیر دیگر، برای ارسطو نفس نیک‌زیستن که خود خیر غایی است نه آن چیزی است که با دستیابی بدان به سکون برسیم، بلکه فعالیتی است که مداومت دارد و در نتیجه شاید ترجمه مالوف صورت‌گرفته از آن به «سعادت» و یا حتی «شادکامی» چندان وافی به مقصود نباشد و به نظر می‌رسد عبارت «شکوفایی» می‌تواند معادل مناسب‌تری برای آن باشد (ن.ک.: کرسپو و مسورادو، ۲۰۱۵: ۹۳۵). این در حالی است که در سده‌های بعدی و با سیر تحول معرفت فلسفی، و با ظهور اندیشه‌های فلسفی رواقی (وایت، ۲۰۰۶: ۵۳؛ برن، ۱۳۵۷: ۱۰۳) و مسیحی (آگوستین، ۱۹۷۲؛ همچنین ن.ک.: دیس، پترفروند و وایت: ۱۹۹۹) که هر کدام به‌گونه‌ای موضوع «لذت» را از مقولات مورد توجه فلسفه سیاسی کنار نهادند (ن.ک.: علوی‌پور، ۱۳۹۷)، چنین رویکرد فعالانه‌ای به این واژه به حاشیه می‌رود و با غلبه رویکرد «موقعیتی»، سعادت‌مندی با

بهره‌گیری از «لذت» معادل می‌شود. امری که به ویژه آنرا می‌توان در اندیشه‌های جرمی بتنام و به دنبال آن، در سیاست‌گذاری‌های غالب لیبرالی مدرن بازنشاسائی کرد. در واقع، با شروع دوران مدرن، لذت که از امری سیاسی به امری فردی تقلیل یافته بود، با تفکر جرمی بتنام، متفکر انگلیسی قرن هجدهم میلادی و مبدع نظریه فایده‌گرایی، به هدف اصلی زندگی انسانی مبدل شد. بتنام با شعار «بیشترین شادی برای بیشترین تعداد افراد»، اعلام کرد که غایت زیست انسانی رهایی از الم و دستیابی به لذت است و در نتیجه، آنچه انسان را در این «وضعیت» قرار می‌دهد همان شادکامی معهودی است که تفکر سیاسی باید به دنبال آن باشد. این لذت اساساً مبتنی بر نفع فردی است و بر اساس آن، «وقتی ما چیزی جز لذت را به خاطر خودش نمی‌خواهیم، نمی‌توانیم خواستار لذت دیگران، همانند لذت خود، باشیم. به عبارت دیگر وقتی لذت دیگران را می‌خواهیم، سبب لذت خود ما نیز می‌شود» (اعوانی، ۱۳۸۹: ۱۴). در چارچوب چنین رویکردی بود که دولت‌های مدرن لیبرالی در قرون اخیر، دستیابی به نفع شخصی که همانا بهره‌مندی از لذت است را هدف غایی سیاست‌گذاری خود قرار دادند و در نتیجه آن، رضایت‌مندی از زندگی به عنوان مولفه‌ای محوری در درک میزان بهره‌مندی شهروندان مدرن از شادکامی به شمار آمد و با تدوین شاخص‌هایی، سنجش کمی آن به عنوان معیار ارزیابی حکومت‌ها در نظر گرفته شد. در واقع،

از این منظر، فایده‌گرایی در اصلاح قوانین و موسسات اجتماعی در انگلستان و نیز پایه‌ریزی نهضت لیبرالیسم و ایجاد فلسفه دموکراسی بسیار سودمند بوده است و یکی از ساده‌ترین و خردمندانه‌ترین اصولی است که قانون‌گذاران کشورهای غربی آن را هادی راه خویش قرار داده‌اند (همان: ۱۵).

این رویکرد اگرچه در طول دهه‌های متمادی با شاخص قرار دادن مقولاتی مانند رشد اقتصادی و افزایش ثروت، به عنوان منبعی برای شادی بیشتر، پشتوانه جهش‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی در دنیای غرب بوده است، ضرورتاً نتوانست به هدف نهایی خویش یعنی شاد کردن اعضای جامعه دست یابد و بروز نابهنجاری‌های متعدد اجتماعی مانند افسردگی، مصرف مواد مخدر، ازهم‌گسیختگی خانوادگی و مانند آنها باعث شد که برخی پژوهشگران در جستجوی بدیلی مناسب برای این معیار باشند که در نتیجه آن، در دهه‌های اخیر، تلاش‌هایی برای جایگزینی شاخص شادکامی به جای شاخص رشد در این

راستا صورت گرفته است. کتاب «سیاست شادکامی» (۱۳۹۶) یکی از نمونه‌های این رویکرد است.

۳. بررسی انتقادی کتاب «سیاست شادکامی»

دهه‌های متمادی، معیارهای آماری اقتصادی مانند رشد اقتصادی، تولید ناخالص، سرانه درآمدی و امثال آن به عنوان معیارهایی برای رتبه‌بندی کشورهای جهان شناخته می‌شد. این رتبه‌بندی اگرچه ضرورتاً نام «خوشبختی»، «شادکامی» یا «سعادت» را بر خود نداشت، اما تنها معیاری بود که نیک زیستن انسان مدرن را در جهان تعریف می‌کرد. این معیار با وجود آنکه مشخصاً ریشه در پیشینه فکری و تمدنی دنیای غرب دارد، ناگزیر از سوی کشورهای دیگر نیز (که غالباً در زمره کشورهای «جهان سوم» شناخته می‌شوند) مورد پذیرش بود. در این میان اما رخدادهای متفاوت در کشوری نه چندان مورد توجه، به مرور و پس از گذشت چند دهه، به واسطه نراست‌نمایی‌های پارادایم مسلط، مورد توجه قرار گرفت. این رخداد در سال ۱۹۷۲ در کشور بوتان، از جمله کشورهای کوچک جنوب شرقی آسیا که به واسطه تجربه طولانی استعمار و همچنین تجاوزهای مکرر کشورهای بزرگ منطقه‌ای مانند ژاپن و چین و کره همواره در زمره کشورهای فقیر و ضعیف و عقب‌مانده به شمار می‌رفته است، روی داد؛ هنگامی که پادشاه این کشور در اقدامی خلاف عادت، اعلام کرد «از این پس معیار اصلی ملت او برای اندازه‌گیری پیشرفت «شادکامی ناخالص ملی» خواهد بود و نه تولید ناخالص ملی» (باک، ۱۳۹۶: ۹). این امر البته با توجه به عدم تاثیرگذاری جدی بوتان در فضای بین‌المللی و در اقتصاد جهانی، تا چند دهه در هیچ کجای جهان مورد توجه قرار نگرفت. اما در دومین دهه از قرن بیست‌ویکم میلادی، در دنیای غرب نیز کسانی آمدند که با بذل توجه به این تحول پارادایمی، و در جستجوی راه‌حلی برای مشکلات اجتماعی متعدد و فراگیر در کشورهای پیشرفته (که قاعدتاً می‌بایست از سطح شادکامی و آرامش بالاتری برخوردار باشند)، به معیار «شادکامی» به عنوان شاخصی بدیل برای فهم و تبیین میزان به‌زیستی اعضای جامعه روی آوردند و با استناد به تجربه کشور بوتان بر آن شدند که شاخص‌هایی را برای نشان‌دادن میزان شادکامی اجتماعی به عنوان معیاری برای سنجش پیشرفت کشور تعیین نمایند. این امر البته در سال ۲۰۱۲ به تهیه اولین گزارش جهانی شادکامی از سوی «شبکه راه‌حل‌های توسعه پایدار سازمان ملل متحد» (United Nations Sustainable

Development Solutions Network) منتهی شد که از آن زمان تا کنون، هر ساله این گزارش در سطح فراگیر جهانی تهیه و منتشر می‌شود.^۱ در این راستا، گروه فنی دیگری نیز با تشکیل «شورای جهانی شادکامی» (Global Happiness Council)، با هدف تبیین سیاست‌گذاری مطلوب برای ارتقای سطح شادکامی جهانی تلاش می‌کند که این گروه با همکاری اجتماعات مدنی مختلف مانند «زندگی شاد» (Live Happy)، «اقدام برای شادکامی» (Action for Happiness)، «کنفرانس جهانی شادکامی» (World Happiness Summit) و مانند آن در سطح گسترده بین‌المللی به این فعالیت مشغولند.

این فعالیت‌ها نه تنها در عرصه سیاست‌گذاری و فعالیت‌های مدنی، که در حوزه پژوهش‌گری نیز در حال انجام است و انتشار کتاب «سیاست شادکامی» در سال ۲۰۱۰ در ایالات متحده آمریکا نیز در این راستا قابل ارزیابی است. با چنین پیشینه‌ای می‌توان به بررسی محتوای کتاب و سنجش میزان روایی و اعتبار آن برای گسترش ادبیات موضوع در زبان فارسی و در میان پژوهشگران علوم انسانی و همچنین سیاست‌گذاران حوزه‌هایی مانند برنامه‌ریزی توسعه پرداخت.

نویسنده کتاب، درک باک (متولد ۱۹۳۰) حقوق‌دان و استاد دانشگاه هاروارد در حوزه تعلیم و تربیت است. وی از جمله پیشگامان پژوهش در زمینه آموزش و پرورش در این دانشگاه به شمار می‌رود و از سال ۱۹۷۵ نیز با تاسیس «مرکز تحقیقاتی درک باک درباره آموزش و یادگیری» (The Derek Bok Center for Teaching and Learning) مرجعیت علمی خود در این زمینه را تثبیت کرد. وی همچنین در سال ۲۰۰۱ به خاطر انتشار کتاب *تصویررود: پیامدهای درازمدت در نظر گرفتن نژاد در فرایند پذیرش در کالج و دانشگاه* (۱۹۹۸) (The Shape of the River: Long-Term Consequences of Considering Race in College and University Admissions) برنده جایزه گرومیر (Grawemeyer Award) در دانشگاه لوئیس ویل (University of Louisville) شد. باک که از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ سابقه ریاست دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد را بر عهده داشت، در سال ۲۰۰۶ به ریاست این دانشگاه انتخاب شد و به مدت یک سال در این سمت باقی ماند. وی از سال ۱۹۶۲ تاکنون ۱۳ عنوان کتاب در حوزه آموزش و پرورش و نیز حقوق منتشر کرده است که آخرین آنها با عنوان «تقلای اصلاح دانشگاه» (The Struggle to Reform Our Colleges) در سال ۲۰۱۷ از سوی انتشارات دانشگاه پرینستون منتشر شده است.

پیش از آن، وی در سال ۲۰۱۰ کتاب سیاست شادکامی: آنچه حکومت می‌تواند از تحقیقات جدید درباره بهروزی بیاموزد (The Politics of Happiness: What Government

متن «can Learn from the New Research on Well-Being» را نیز از سوی همین انتشارات منتشر کرد. این کتاب که در ۱۱ فصل و با یک مقدمه تهیه شده است، مسائل مختلف مربوط به سیاست‌گذاری در حوزه به‌زیستی شهروندان را مورد بررسی قرار می‌دهد و به دنبال آن است که اهمیت کاوش و تحقیق در زمینه مسائل معطوف به شادکامی آنها را برای حکومت‌گران روشن کند.

۱.۳ بررسی محتوایی اثر

در مقدمه کتاب، نویسنده با اشاره به سابقه تاریخی بحث، به اقدام پادشاه بوتان در معرفی معیار «شادکامی ناخالص ملی» اشاره می‌کند و در ادامه، با تأکید بر اینکه جزئیات سیاست‌گذاری بوتان در این زمینه (که با نام «جدید» از آن یاد می‌کند، اما به نظر می‌رسد دست‌کم بیش از دو دهه قدمت دارد) هنوز مشخص نیست، با استناد به یک مقاله ارائه‌شده در کنفرانسی در تایلند در سال ۲۰۰۷، ارکان این شادکامی را «حکمرانی خوب و استقرار دموکراسی؛ توسعه اجتماعی-اقتصادی باثبات و عادلانه؛ صیانت از محیط زیست؛ و صیانت از فرهنگ» معرفی می‌کند. هرچند در ادامه به تعیین ۷۲ شاخص برای اندازه‌گیری میزان پیشرفت از سوی حکومت اشاره کرده است که با وجود عدم نام بردن از آنها، به نظر می‌رسد مواردی مانند افزایش درآمد سرانه ناخالص، کاهش مرگ و میر نوزادان، ارتقای سطح سواد عمومی و تأسیس مدارس و درمانگاه‌ها از جمله آنها به شمار می‌ورد؛ مواردی که به نظر می‌رسد با شاخص‌های مرسوم در اندازه‌گیری میزان پیشرفت در کشورهای غربی تفاوت مشخصی ندارد و معلوم نیست چگونه می‌توانند شاخصی برای شادکامی باشند. این نکته‌ای است که خود نویسنده نیز در فصل‌های بعدی کتاب، تلاش دارد از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار دهد و با شناسایی و تبیین وضعیت آنها در ایالات متحده آمریکا، نسبت‌شان را با شادکامی عمومی ارزیابی کند.

در ادامه این بخش، نویسنده که به نظر می‌رسد با ادبیات سعادت‌جویی در حوزه فلسفه سیاسی آشنایی ژرفی ندارد، در پی جویی نقش این موضوع در سیاست‌گذاری عمومی تا قرن هجدهم میلادی پیش می‌رود و با اشاره به قانون اساسی ۱۷۹۳ فرانسه و اعلامیه استقلال ایالات متحده که هر دو بر طلب شادکامی به عنوان هدف جامعه تأکید داشتند، به جرمی بتام می‌رسد و با نقل عبارت «هدف اصلی حکومت باید این باشد که از طریق به بیشترین حد رساندن لذت و به کمترین حد رساندن درد و رنج، بیشترین

شادکامی را برای بیشترین تعداد از افراد جامعه فراهم آورد» (همان: ۱۴)، تاکید می‌کند که تلاش بتنام و طرفدارانش برای توضیح اینکه «چرا باید شدت و حدت لذات و آلام را سنجید [و] ... چگونه باید احساسات بی‌شماری را که میلیون‌ها شهروند تجربه می‌کنند جمع کنند تا اثر نهایی لوایح و طرح‌های قانونی را تعیین کنند» (همان) با ناکامی مواجه شد و از این جهت نقش وی در سیاست‌گذاری دولت‌های مدرن را کم‌رنگ می‌انگارد. موضوعی که البته قابل مناقشه است و با توجه به نقش بنیادین اندیشه‌های فایده‌گرایانه بتنام در شکل‌گیری دولت‌های لیبرالی مدرن در غرب، به نظر می‌رسد ناشی از غفلتی عظیم است و شاید ذکر آن در مقدمه کتاب، نشانی باشد بر اینکه در ادامه نیز روندی مشابه طی شود که این نکته را می‌توان از همان آغاز نقطه ضعف جدی کتاب در نظر گرفت.

در هر حال، باک در فصل نخست کتاب با عنوان «آنچه محققان کشف کرده‌اند» به دنبال آن است که با ارائه نوعی فراتحلیل از پژوهش‌های صورت‌گرفته در خصوص شادکامی در سطوح جهانی و یا ملی در کشورهای مختلف، مولفه‌های آن، میزان دوام و عمق آن و مواردی از این قبیل، تصویری فراگیر از آنچه در فصل‌های بعدی کتاب با جزئیات موردبررسی قرار خواهد داد، به دست دهد. این کار در درجه نخست با اشاره به رابطه سطح درآمد با شادکامی آغاز می‌شود. نکته ارزشمندی که می‌توان بدان اشاره کرد، توجه نویسنده به ضرورت توجه به زوایای مختلف موضوع است. به عنوان مثال، در همین زمینه با وجود آنکه پژوهش‌های متعدد نشان‌دهنده آن هستند که افراد در چارک‌های بالای درآمدی از شادکامی بیشتری نسبت به افراد با سطح درآمدی در چارک‌های پایین برخوردارند، نویسنده به پژوهش‌های دیگری نیز اشاره می‌کند که نشان می‌دهند رضایت افراد از زندگی خود «با افت و خیز درآمدشان در طی زندگی حرفه‌ای و سرانجام بازنشستگی‌شان» چندان تغییر نمی‌کند که این خود می‌تواند میزان اعتبار این دعوی فراگیر که درآمد بالاتر به شادی بیشتر رهنمون می‌شود را مورد تشکیک قرار دهد. اما در همین جا باید توجه داشت که این دعوی نیز خود قابل تأمل است. می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا نویسنده شادکامی را با رضایت فرد از زندگی خود یکی گرفته است و چنین مشابهتی مبتنی بر کدام دعوی فلسفی، معرفت‌شناختی و یا داده تجربی است که البته کتاب در این زمینه سکوت می‌کند. این امر به ویژه در بخش‌های بعدی همین فصل خود را جدی‌تر نشان می‌دهد. به عنوان نمونه در صفحه ۴۰ کتاب با ذکر اینکه روانکاوانی مانند فروید و لاکان «انکار کردند بشر می‌تواند شاد باشد» (البته بدون ارجاع به متنی از این

افراد!)، اینکه افراد در ایالات متحده و دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی «خودشان را دست‌کم تا حدودی راضی به شمار می‌آورند» را نقضی بر این دعوی عنوان می‌کند. این درحالی است که معلوم نیست مقصود این متفکران از عبارت «شادی» با رضایت فرد از زندگی همسان باشد و این همسان‌نگاری از جانب نویسنده کتاب بر آنها طرح‌افکنی شده است.

علاوه بر این، شیوه استدلال‌گری در این زمینه نیز در مواردی به جد قابل تامل و تردید است. به عنوان مثال در صفحه ۲۹ کتاب و ذیل عنوان «سایر خاستگاه‌های شادکامی»، نویسنده با قطعیت اعلام می‌کند که «امروزه معلوم شده است [که] نژاد تنها عامل جمعیت‌شناختی مهمی است که همبستگی شدیدی با شادکامی دارد!» این رویکرد زیست‌شناسانه به موضوع که تا حدودی یادآور دیدگاه‌های نژادپرستانه طرفداران نازیسم است، تنها مبتنی بر پانوش یک مقاله است که در سال ۲۰۰۸ منتشر شده است و معلوم نیست چرا شاهد این دعوی (اینکه «سیاه‌پوستان نسبت به سفیدپوستان کماکان رضایت بسیار کمتری از زندگی دارند» (همان: ۲۹)) می‌تواند بدون در نظر گرفتن دیگر مولفه‌های زیست اجتماعی این دو نژاد در کشور آمریکا، به چنین استنتاج عجیبی دست یابد. این نکته‌ای است که البته در فصل‌های بعدی و از جمله در فصل سوم، در صفحات ۷۸ و ۷۹ تکرار می‌شود و به نظر می‌رسد نویسنده رویکردی همدلانه بدان دارد.

در هر حال در فصل اول، موارد دیگری مانند ازدواج، اشتغال، فرزندداری، اعتماد اجتماعی، کیفیت حکومت و مانند آنها به عنوان خاستگاه‌های دیگر شادکامی معرفی می‌شود که البته هر یک از آنها در فصل‌های دیگر کتاب مورد بررسی دقیق‌تر قرار می‌گیرد. فصل دوم کتاب به بررسی اعتبار تحقیقات درباره شادکامی راجع است و در آن نویسنده با تبیین روش‌هایی که برای اندازه‌گیری شادکامی رواج یافته است، نقاط ضعف و قوت و قابلیت اتکاء به آمار حاصل از آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این زمینه، وی با اشاره به اینکه روش‌های اندازه‌گیری تجربی متفاوتی وجود دارد که یا میزان شادکامی لحظه‌ای افراد را در طیف اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهند و بر پایه آن به تحلیل کلیت میزان شادکامی اجتماعی دست می‌یازند یا با مشخص کردن برخی رخدادهای روشن و کسب نظر افراد درباره آنها، شادکامی را در فرایندی انباشتی ثبت و ضبط می‌کنند. علاوه بر این، می‌توان از روش دیگری نیز بهره گرفت که مبتنی بر نظرسنجی از افراد درباره میزان رضایت‌شان از زندگی است که با تعیین شاخص‌های مختلف برای این رضایت‌مندی می‌تواند به

دستاوردهای عینی روشنی رهنمون شود. البته در این زمینه، می‌توان این دغدغه را مطرح کرد که تا چه اندازه احساس رضایت از زندگی نشانه درست و قابل اتکایی برای درک میزان شادکامی افراد است. به بیان دیگر، می‌توان نگران این بود که در چنین رویکردی، عملاً هر نوع معیارمندی اخلاقی را از قاعده حذف می‌کند و شادکامی را در حد ساده‌انگارانه‌ترین رویکرد لذت‌گرایانه فرو می‌کاهد، امری که به نظر می‌رسد حتی در نظر افرادی مانند جرمی بنتام نیز مقبول نباشد. به عنوان مثال، این پرسش را می‌توان مطرح کرد که آیا اگر ماموری در اردوگاه کار اجباری و کوره‌های آدم‌سوزی نظام آلمان نازی از کار خود رضایت کامل داشته باشد و این رضایت را نیز به صراحت بیان کند، باید او را در زمره افراد شادکام دسته‌بندی کرد؟ و اگر اکثریت جامعه در چنین وضعیتی باشند، آیا آن جامعه را باید جامعه‌ای شادکام دانست؟ در این صورت، معیار شادکامی چه چیزی را می‌تواند درباره جامعه انسانی به ما بگوید؟ آیا اگر سطح رضایت افراد دو جامعه -یکی بر پایه انقیاد به معیارهای اخلاقی و دیگر بر پایه اعتقاد به ضرورت شر- به یک اندازه باشد، این دو جامعه را باید برخوردار از شادکامی متشابهی در نظر گرفت؟ این پرسش‌ها که از همان فصل دوم کتاب و در توضیح اعتبار تحقیقات در باب شادکامی قابل طرح است، موضوعی است که خود را در فصل‌های دیگر نیز نشان می‌دهد و شاید بتوان آنرا پاشنه آشیل کلیت این طرح در نظر آورد. نکته‌ای که در ادامه نیز بدان می‌پردازیم.

فصل سوم کتاب با محور قرار دادن این پرسش که آیا شادکامی هدف اصلی سیاست‌گذاری است؟ به دنبال بررسی این موضوع است که چه ظرفیت‌هایی در تحقیقات در باب شادکامی وجود دارد که حاکمان و سیاست‌گذاران «باید» از این تحقیقات در برنامه‌ریزی برای پیشرفت جامعه بهره‌گیرند؟ در این بخش، نویسنده با اشاره به رمان مشهور آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley) با عنوان «دنیای شجاع نو» (Brave New World) (۱۹۳۲) (که در ترجمه کتاب به روال مرسوم در زبان فارسی، «دنیای قشنگ نو» (۱۳۹۴) برگردانده شده است)، ضمن تأکید بر اینکه ارتقای سطح شادکامی یکی از اهداف اصلی هر حکومتی است، خطراتی را که در سیاست‌گذاری غیرمنعطف و یک‌جانبه در جهت شادکامی اجتماعی می‌توان دید، گوشزد می‌کند. خواننده محترم شاید به یاد داشته باشد که رمان هاکسلی، روایت‌گر جامعه‌ای است که بر اثر سیاست‌گذاری‌های علم‌محور و بدون توجه به خصیصه‌های غیریولوژیک حیات انسانی، «به زور» شادمان است. این شادمانی کاملاً مبتنی بر برنامه‌ریزی‌های دقیق علمی حکومتی است که حتی در صورت نیاز

با اجبار شهروندان به خوردن قرص‌های شادی، آنها را شادکام نگاه می‌دارد. اما در بطن همین جامعه، طغیانی علیه این شادی وجود دارد و آرزوی بازگشت به زندگی افرادی که به عنوان افراد عقب‌مانده در حاشیه جامعه می‌زیند (و آنها را «وحشی» می‌نامند)، در نهایت خود را نشان می‌دهد. این روایت بسیار با آنچه در عصر استعمارگری به روشنی، و در عصر کنونی در ابهام و فرایندهای پنهان‌سازی، در تقابل جوامع مدرن استعمارگر و بومیان کشورهای مستعمره و عقب‌مانده شاهد بوده‌ایم و هستیم، مشابهت دارد و به نظر می‌رسد لازم است در فهم اهمیت و جایگاه تحقیقات در باب شادکامی نیز مورد توجه قرار گیرد. این امری است که قاعدتا در این فصل مورد توجه است و در نهایت نیز نویسنده با اتکا به مقولاتی از این دست، مهم‌ترین کمکی که این قبیل تحقیقات می‌تواند به سیاست‌گذاران ارائه کند را مشارکت در انتخاب اولویت‌ها ذکر می‌کند، اما باز هم این نکته در قالب همان رویکرد تجربی‌گرایی میسر می‌داند که از آن به عنوان پاشنه آشیل طرح یاد شد.

فصل‌های بعدی کتاب هر کدام با تکیه بر یکی از مولفه‌هایی که در شاخص‌های شادکامی مورد توجه قرار می‌گیرد، تلاش می‌کند موضوع را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهد و از یک سو با برشمردن نکات و مواردی که در هر یک تاثیرگذار است و از سوی دیگر با کاوش در این زمینه که حکومت و سیاست‌گذاران چگونه می‌توانند در جهت‌گیری این مولفه‌ها در راستای ارتقای شادکامی موثر باشند، این مهم را به انجام می‌رساند. این مسائل عبارتند از «مساله رشد» (فصل چهارم)، «نابرابری» (فصل پنجم)، «مشکلات مالی» (فصل ششم)، «درد و رنج» (فصل هفتم)، «ازدواج و خانواده» (فصل هشتم)، «تعلیم و تربیت» (فصل نهم)، و «کیفیت حکومت» (فصل دهم). این بخش‌ها چنان که از ترتیب‌شان برمی‌آید، بر مبنای الگوی مدرن غالب در زمینه تامین غایات جامعه انسانی تنظیم شده‌اند. در درجه نخست، رشد اقتصادی و تامین سرانه درآمد بالاتر برای افراد جامعه که هدف غایی بسیاری از حکومت‌های معاصر بوده است. سپس پرداختن به مساله نابرابری و عدالت که دغدغه جدی متفکران متعاقب سال‌های طولانی رشد فزاینده اقتصادی در غرب که با وجود وعده‌های شیرین‌اش، نه تنها نتوانسته بود رفاه را در سطح عمومی گسترش دهد که با افزایش فاصله‌های طبقاتی و سیاست‌های استثمار اجتماعی، به بحرانی جدید بدل شد و دغدغه عدالت را مجدداً به مهم‌ترین موضوع متفکران لیبرالی مبدل کرد (در این زمینه یادآوری کتاب سترگ جان رالز، *نظریه عدالت* (۱۹۷۲) کفایت می‌کند). در ادامه، رنجوری و بیماری، عشق، خانواده، آموزش و پرورش افکار و در

جمع‌بندی همه اینها، مسأله حکومت مطلوب، بخش‌هایی است که در انطباق با مهم‌ترین مسائل مد نظر فیلسوفان در طول تاریخ تفکر بشری در پی یکدیگر آمده‌اند.

مسأله رشد، نابرابری و مسائل مالی که در سه فصل ۴ و ۵ و ۶ به آنها پرداخته می‌شود، در مجموع یک موضوع را پیگیری می‌کنند و آن چگونگی سیاست‌گذاری اجتماعی در این راستا است که امکان ارائه خدمات بهتر به همه افراد جامعه را بدون نقض اولویت‌های بنیادینی مانند حق مالکیت، حق صیانت از دارائی‌ها و مانند آن فراهم آورد. به تعبیر دیگر، این فصول با اذعان به اینکه دیدگاه خطی مبتنی بر در نظر گرفتن رشد به عنوان تنها معیار بهروزی افراد جامعه دیگر جوابگو نیست، در پی آن است که دریابد چگونه دولتی می‌تواند بخشی از درآمدهای عمومی را به گونه‌ای مدیریت کند که با کاهش فاصله طبقاتی و تسهیل شرایط دسترسی طبقات فرودست اجتماعی به امکاناتی مانند بهداشت و تعلیم و تربیت، ضمن ارتقای سطح برابری و عدالت اجتماعی، از تعدی به اموال شخصی افراد از طریق مکانیزم‌هایی مانند افزایش مالیات و وضع عوارض بر کالاهای جدید و حتی تصمیماتی مانند کاهش یا افزایش ساعت کاری، برکنار بماند؟ نکته قابل تاملی که در این زمینه مطرح می‌شود، و البته همچنان موید پاشنه آشیل موصوف این متن است، آنجاست که در بررسی میزان اهمیت و ضرورت در نظر گرفتن رشد اقتصادی به عنوان هدفی محوری برای سیاست‌گذاری، به مشکل فقدان فهم روشن آمریکائیان از فعالیت‌هایی که برایشان رضایت پایدار پدید می‌آورد، اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که در صورت تداوم چنین فقدان، معلوم نیست هر گونه سیاست‌گذاری شادکامی محوری بتواند به راستی به شادتر شدن جامعه کمک کند. همان‌گونه که پیشتر نیز گفتیم، این امر نه تنها در مورد آمریکائیان که در مورد همه ابنای بشر صادق است و هم‌تراز قرار دادن شادکامی با میزان رضایت از زندگی؛ آن‌هم با بهره‌گیری از برخی داده‌های آماری تجربی، ناگزیر به چنین بن‌بستی رهنمون خواهد بود. بر همین اساس است که نویسنده، پس از بررسی دیدگاه‌ها و تجربه‌های تاریخی مختلف در زمینه مناقشه بر سر اهمیت رشد اقتصادی برای به‌زیستی اعضای جامعه، اذعان می‌کند که

بالا رفتن سطح زندگی تنها خاستگاه رضایت از زندگی نیست. در کشوری ثروتمند و رو به ترقی مثل ایالات متحده، بالا رفتن سطح زندگی ظاهراً مهم‌ترین چیز نیست... بسیاری از شرایط دیگر، که از روابط انسانی تا کیفیت حکومت امتداد دارد، در شادکامی سهیم‌اند -شرایطی که می‌توانند فرصت‌هایی برای ابتکارات سیاسی سودمند فراهم آورند (باک، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

این امر دلیلی است برای باک که با گذار از مسائل مالی و درآمدی، مولفه‌های کیفی‌تر زندگی مانند سلامتی و عشق‌ورزی و همچنین تعلیم و تربیت را در نظر بگیرد. امری که در فصل‌های ۷ و ۸ و ۹ کتاب بدان پرداخته می‌شود. مقولاتی که در این بخش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، نسبت مستقیم‌تری با فهم مالوف متفکرین سیاسی در زمینه چیستی سعادت‌مند یا شادکامی دارد. در این زمینه، باید توجه داشت که اموری مانند بیماری و نسبت آن با نیکی و شرّ نه تنها در سنت فلسفه سیاسی، که در چارچوب تفکرات معنوی و دینی نیز همواره محل نزاع بوده است و در نتیجه، در تجویز بهترین شیوه مواجهه با آن، همواره از منظری اخلاقی نگریسته شده است. این بر خلاف الگوهای تجربی صرف است که در بخش‌های قبلی کتاب مبنای اندازه‌گیری شادکامی بوده‌اند و همان‌گونه که بیان شد، به جدّ قابل نقد هستند. اما چرا این مقوله را در اینجا باید مورد توجه قرار داد. چنان‌که کتاب اشاره می‌کند، مقوله‌ای مانند بیماری‌های مزمن مانند سرطان و ایدز و همچنین اختلالاتی مانند بی‌خوابی و افسردگی، که شیوع فراوانی یافته‌اند، دردهایی را در اعضای جامعه برمی‌انگیزد که مواجهه با آن، مستلزم عزمی ملی و فراگیر است و نه صرفاً تصمیماتی فردی. به عنوان مثال، میزان بهره‌گیری از افیون‌ها در جهت کاهش درد فرد رنجور یک امر عمومی است و نمی‌توان آن را تنها به تشخیص پزشک یا تمایل بیمار موقوف کرد. چرا که این مواد در صورت استفاده نابخردانه، تاثیر مستقیمی بر سلامت روحی و اخلاقی فرد می‌گذارند و بر همین اساس، در میان متفکران و مرشدان فلسفی و معنوی اجماع فراگیری در زمینه ضرورت محدود ساختن مصرف آنها وجود دارد. حال، هنگامی که فرد بیمار در پیچ و خم دردهای مزمن ناشی از رنجوری، نیازمند استفاده از افیون است، چه باید کرد؟ سیاست‌گذاری حکومتی دقیقاً در همین جا معنا پیدا می‌کند. حکومت می‌بایست تدبیری بیندیشد که نه حق فرد برای مصرف داروی تسکین‌دهنده را نقض کند و نه با رویکرد کلان اجتماعی در زمینه منع مصرف مواد مخدر تعارضی ایجاد نماید. کتاب گزارشی از روند تحولات و تنوع رویکردهای قانونی در این زمینه در ایالت‌های مختلف آمریکا ارائه می‌کند و امتیازات و چالش‌های ناشی از آنها را نیز بررسی می‌نماید. مقولاتی مانند کنترل و نظارت بر نحوه تهیه و مصرف این مواد که بر پایه آن «همه تامین‌کنندگان باید اسم خود را در اداره مبارزه با مواد مخدر ثبت کنند و مجوز توزیع چنین موادی را دریافت کنند» از آن جمله‌اند.

بر این اساس

کارکنان اداره می‌توانند به اتهام تخلف در مورد پزشکان تحقیق کنند و، هر جا که اقتضا کرد، از وزارت دادگستری تقاضای رسیدگی به اعمال کنند. اگر کاشف به عمل آید که پزشکان قانون داروهای تحت کنترل را نقض کرده‌اند، ممکن است پروانه طبابت‌شان را از دست بدهند یا مجبور به پرداخت جریمه مدنی حداکثر تا ۲۵۰۰۰ دلار شوند. در موارد تخلف عمدی، ممکن است واقعا به زندان بروند (همان: ۱۷۹).

در زمینه روابط خانوادگی نیز، کتاب به اتفاق نظر پژوهشگران بر اینکه «عشق، دوستی و روابط سازنده با سایر انسان‌ها به شادکامی کمک زیادی می‌کند» اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که

پیوندهای گرم خانوادگی برای شادکامی آن‌قدر مهم‌اند که ارزش این را دارد بررسی کنیم که آیا سیاست‌هایی وجود دارند که بتوانند کاری برای استحکام بخشیدن به ازدواج‌ها و خانواده‌ها انجام دهند به طریقی که روابط صمیمی را بی‌پروا کنند و به رشد سالم کودکان کمک کنند (همان: ۱۹۹).

در این زمینه، سیاست‌گذاری در زمینه ارائه مشوق‌هایی برای جلوگیری از بارداری خارج از چارچوب ازدواج، حمایت از خانواده‌های دارای فرزندان خردسال، حمایت از فرزندان طلاق و آسیب‌شناسی بروز طلاق و دستیابی به آموزش‌هایی برای پیشگیری از آن (مثلا اشاره می‌شود که بروز طلاق در افراد برخوردار از آموزش پیش از ازدواج تنها ۴ درصد است در مقایسه با رقم ۲۵ درصد که در میان افراد فاقد این آموزش‌ها روی می‌دهد (ن.ک: همان: ۲۰۵)) از جمله مواردی است که در زمینه تحکیم خانواده و نقش آن در ارتقای سطح شادکامی عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، تردیدی نیست که برنامه‌ریزی و اقدام در جهت شادکامی پایدار در جامعه نیازمند آگاهی افراد به مولفه‌های چنین به‌زیستنی است که ضرورت تعلیم و تربیت مناسب را گوشزد می‌کند. به گفته باک

مدارس و دانشگاه‌ها نهادهای مشخصی‌اند که این مسئولیت را بر عهده می‌گیرند: آنها تلاش می‌کنند علائقی را بی‌پروا و شناختی را به دست دهند که به جوانان کمک کند تا درباره این‌که چطور زندگی‌شان را بگذرانند انتخاب‌های روشن‌بینانه و فارغ از جهل و تعصبی بگیرند (همان: ۲۲۳).

در این زمینه، کتاب بر آن است که با بررسی مولفه‌هایی مانند نقش نمره در ارزیابی‌های علمی مدارس و دانشگاه‌ها، ضرورت ارائه مهارت‌های پایه به‌زیستی به دانش‌آموزان در جهت ارتقای شادکامی پایدار، ارائه دانش و تعهدهای لازم برای مشارکت مدنی آگاهانه و فعال در دو سطح مدرسه و دانشگاه، برنامه‌ریزی مناسب جهت تدوین برنامه‌های فوق‌برنامه‌ای که حس تعلق جمعی و مشارکت در شادکامی عمومی را تقویت کند و ارائه آموزش‌هایی که دیدگاه رایج درباره اولویت و محوریت کسب درآمد بالا در جهت دستیابی به شادکامی پایدار را تصحیح کند، ضرورت انجام اصلاحات در سیاست‌گذاری‌های تعلیم و تربیتی و تغییر رویکرد دانشگاه‌ها از اولویت «پول‌درآوردن» و صرف تربیت متخصصان حرفه‌ای، به انجام مسئولیت مدنی خویش را گوشزد می‌کند. در نتیجه، تاکید می‌کند

بدون شک وقت تجدید نظر در .. اولویت‌ها رسیده است. مریبان و سیاست‌گذاران به یکسان باید به اهدافی غیر از کسب مهارت‌های شغلی اهمیت بیشتری دهند. ارزش تعلیم و تربیت بسیار بیش از این است که به عضو مولد نیروی کار بدل شویم و ارزش مدارس و دانشگاه‌ها بسیار بیش از این است که «سرمایه انسانی» پدید آوریم. در تحلیل نهایی، آنچه تامس جفرسون حدود ۲۰۰ سال پیش نوشت با این همه امروزه باز به نظر صادق می‌آید: «به اشاعه معرفت و تعلیم و تربیت به عنوان منابعی نگاه می‌کنم که عمدتاً برای بهبود شرایط، ارتقای فضائل و افزایش شادکامی آدمی باید به آنها اتکا کرد» (همان: ۲۵۴).

پس از ارائه و بررسی این عوامل موثر در شادکامی اعضای جامعه، در نهایت کتاب به مهم‌ترین مولفه‌ای که باید مد نظر قرار گیرد و می‌تواند سیاست‌گذاری در تمامی موارد یادشده را متأثر کند، یعنی «کیفیت حکومت» می‌رسد. در واقع، به نظر می‌رسد در اینجا نویسنده ناگزیر از آن است که با بازگشت به آن چیزی که متفکران برجسته سیاسی در طول تاریخ اندیشه بشری مورد توجه قرار می‌دادند، تجویز ساختار و رویه‌های هنجارین حکومتی به منظور جهت‌گیری در راستای ارتقای شادکامی عمومی را به تفحص بنشیند. به تعبیر دیگر، به نظر می‌رسد نویسنده در پایان کار خود، درمی‌یابد که آنچه پاشنه آشیل تحقیقات‌اش بوده است، نمی‌تواند هادی وی به جمع‌بندی روشن برای سیاست‌گذاری مناسب در جهت تقویت شادکامی پایدار عمومی باشد و در مقابل، آنچه در سده‌های متمادی از منظری کیفی، به عنوان موضوع دستیابی به سعادت مورد تامل فیلسوفان بزرگ بوده است، شیوه حکومت‌ورزی است که باید اینک نیز همچنان در محوریت هرگونه

اندیشه‌ورزی در این زمینه باشد. البته تردیدی نیست که نویسنده با توجه به اینکه کتاب را اساساً در بررسی جامعه آمریکا و در چارچوب سیاست‌ورزی دموکراتیک مدرن به نگارش درآورده است، در این زمینه نیز همین ساختار حکومتی را مد نظر خواهد گرفت. بر این اساس، وی در فصل ۱۰ کتاب، با تأکید بر اینکه مردم آمریکا در طول ۳۰ سال گذشته بر این باور بوده‌اند که کشورشان «در مسیر غلطی حرکت می‌کند» (همان: ۲۵۶)، اذعان می‌کند که نسبت وثیق میان حکومت‌ورزی و شادکامی عمومی «دلیل کافی برای نگرانی از این اوضاع و احوال در ایالات متحده» به دست می‌دهد (همان: ۲۵۵). در این بخش، وی با ترسیم شش مولفه حکومتی که با به‌زیستی شهروندان عمیقاً در ارتباط است؛ یعنی (۱) حق اظهار نظر و پاسخگویی؛ (۲) ثبات سیاسی؛ (۳) اثربخشی حکومت؛ (۴) کیفیت مقررات؛ (۵) حاکمیت قانون؛ و (۶) کنترل فساد (همان: ۹-۲۵۸)، مولفه‌هایی را برای بهبود وضعیت سیاست‌ورزی و سیاست‌گذاری حکومتی در این کشور به دست می‌دهد که مواردی مانند بالا بردن سطح اعتماد عمومی، پرهیز از هزینه‌های غیرضروری در جهت جلب رضایت آنی رای‌دهندگان، به گونه‌ای که «شهروندان متقاعد شوند که قانون‌گذاران بیشتر از اینکه نسبت به انتخاب مجدد خودشان دغدغه داشته باشند نسبت به رفاه عمومی دغدغه دارند» (همان: ۲۶۹)، مهار انتظارات نامعقول در سطح جامعه، بهبود عملکرد رسانه‌ها و کاهش بدبینی و بی‌اعتمادی عمومی از آن جمله‌اند. بر این اساس، به نظر می‌رسد این بخش، که به نوعی جمع‌بندی کل کتاب نیز به شمار می‌رود، بهترین و درخشان‌ترین بخش کتاب است که بهره‌مندی از آن برای سیاست‌گذاران و پژوهشگران حوزه سیاست‌گذاری عمومی و اجتماعی می‌تواند دلالت‌های مفید و سازنده‌ای داشته باشد.

۲.۳ بررسی شکلی اثر

ناشر اثر «فرهنگ معاصر» است که در زمره ناشران حرفه‌ای و برجسته کشور است و معمولاً در صفحه‌آرایی و سایر امور فنی چاپ کتاب به خوبی عمل می‌کند. این کتاب با طرح جلد جالبی تدوین شده است که در آن، چهره‌ای «استیکر»ی پوشیده‌شده در سوی‌شرت مرسوم در میان جوانان مصرف‌گرا به چشم می‌خورد. این تصویر شاید تصویر بسیار خوبی از تصور شادکامی در جامعه مصرف‌گرای معاصر ارائه کند که در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان جا افتاده است. استفاده چشمگیر از کلمات انگلیسی که در پس‌زمینه این تصویر در روی جلد استفاده شده است، شلوغی مباحث در خصوص چیستی شادکامی و

سیاست‌گذاری برای آن را به نمایش می‌گذارد و از این‌رو می‌توان طرح جلد را در کلیت آن بسیار موفق ارزیابی کرد.

ترجمه کتاب هم تا حد امکان به خوبی انجام شده است. اما به نظر می‌رسد تقید بیش از اندازه مترجم به تبعیت از اسلوب نگارشی نویسنده (در زبان انگلیسی) در مواردی، کار را برای خواننده فارسی‌زبان دشوار می‌کند که شاید بهتر بود در ویرایش این نکته مورد توجه قرار می‌گرفت. تنها برای یک نمونه به آغاز صفحه ۳۵ اشاره می‌کنم که در آن، نوشته شده است «در مدیریت اعتماد آن جنبه از کار است که بیشترین تاثیر را بر شادکامی دارد». این درحالی است که در ویرایش فارسی معمولاً می‌نویسیم «آنچه در مدیریت، بیشترین تاثیر را بر شادکامی دارد، اعتماد است» یا «اعتماد است که در مدیریت شادکامی بیشترین اثرگذاری را دارد». این موارد در بخش‌های دیگری از کار هم دیده می‌شود که شاید بهتر بود در ویرایش کار مورد توجه قرار می‌گرفت. در غیر این موارد، ترجمه به درستی و با امانت‌داری انجام گرفته است.

۴. نتیجه‌گیری

اهمیت روزافزون بازگشت به اندیشه‌های هنجارین سیاسی و اجتماعی و بازنگری در روندهای کمیت‌محور و ناکارآمد سیاست‌گذاری که در سده‌های اخیر با وجود ایجاد رشد اقتصادی و تولید ثروت‌های فردی و عمومی، نتوانسته است تاثیر قابل ملاحظه‌ای در شادکامی و سعادت انسان‌ها داشته باشد، از جمله مسائلی است که متفکران و پژوهشگران را به ویژه در دنیای غرب به خود مشغول داشته است. آنها به دنبال راهی هستند که دریابند چگونه می‌توان با بازنگری در این قبلی سیاست‌ها، اعضای جامعه را به عنوان افرادی که زیست جمعی و مدنی دارند، از ابتلائیاتی مانند نابرابری و بیماری و ازهم‌گسیختگی اجتماعی و مانند آن بر حذر دارند. البته تردیدی نیست که چنین رویکردی نیازمند در نظر داشتن انتقادی وضعیت معاصر است و نمی‌توان صرفاً با کنار گذاشتن آنچه تا کنون به دست آمده است، گامی از نو برداشت.

اعلام رویکردی بدیل نسبت به وظیفه حکومت در قبال زیست جمعی شهروندان در کشور کوچک بوتان در سال ۱۹۷۲، فرصتی را برای این متفکران فراهم آورد که در بازاندیشی‌های خود، چارچوب نوینی را ارائه کنند. پادشاه بوتان، در اقدامی خرق عادت که در سده‌های اخیر در کشورهای غیرغربی کم‌نظیر است، به جای اتکا بر اصول و

سیاست‌های دیکته‌شده از جانب غرب، اعلام کرد که آنچه ملاک حکومت‌ورزی هنجارین در این کشور است نه صرف رشد اقتصادی، که ایجاد شرایط شادکامی عمومی است. فارغ از اینکه این کشور تا چه اندازه در تحقق چنین هدفی موفق بوده است، به نظر می‌رسد صرف اعتماد به نفس کافی و اتکا بر میراث فکری بومی، گامی مهم از جانب این کشور به شمار می‌رود که می‌تواند الگوی مناسبی برای دیگر کشورها از جمله ایران باشد.

نکته قابل تامل در این زمینه دقیقاً همین‌جاست: اینکه بوتان با اتکا بر پیشینه فکری و فرهنگی خود، چنین مقوله‌ای را هدف سیاست‌گذاری اعلام کرده است و در نتیجه، به منظور بهره‌برداری مناسب از چنین الگویی لازم است فهم درستی از آن در همان چارچوب فرهنگی به دست آوریم. کشور بوتان، کشوری بودائی مسلک است که رویکردهای معنویت‌گرا با تاکید بر اقتصادگریزی و نفی و تقبیح ثروت‌اندوزی و چسبیدن به لذات دنیوی در آن، راهنمای عمل اجتماعی بوده است. بر این اساس، هنگامی که در این کشور از ضرورت تدوین شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری میزان شادکامی اعضای جامعه سخن به میان می‌آید، باید توجه داشت که این شاخص‌ها تا حدود زیادی مبتنی بر مولفه‌های کیفی است. با این حال، متفکران غربی که با این الگوی بدیل آشنا شده‌اند، آن را همچنان در چارچوب همان شیوه تفکری به زبان خود ترجمه می‌کنند که در سده‌های اخیر به شکل‌گیری دنیای مدرن و مزایای و معایب آن رهنمون شده است. در نتیجه، بر خلاف مواجهه منفی تفکر بودایی با لذت‌گرایی، غربی‌ها، شادکامی را همچنان در چارچوب سنت لذت‌گرای مدرن در نظر می‌گیرند و به واسطه آن تلاش می‌کنند با ارائه شاخص‌هایی کمی و مبتنی بر آنچه رضایت از زندگی نامیده می‌شود، تحلیل و ارزیابی کنند.

این امر، چنان‌که در متن نیز بارها بدان اشاره شد، نقطه ضعف اصلی آثار منتشر شده در این زمینه در سال‌های اخیر در غرب است و همان‌گونه که دیدیم، در نهایت نیز تنها زمانی می‌تواند به جمع‌بندی روشنی منتهی شود که با فراروی از مولفه‌های رضایت از زندگی فردی، شیوه‌های هنجارین حکومت‌ورزی را از جهت کیفی در نظر آورد. بر این اساس، می‌توان مدعی شد که کتاب حاضر که نویسنده آن از جمله دانشگاهیان معتبر و برجسته ایالات متحده آمریکاست نمی‌تواند مبنای عمل مناسبی برای سیاست‌گذاری در کشور ایران باشد که پیشینه فرهنگی و تمدنی متفاوتی را به همراه دارد. ما می‌بایست به دنبال فهم خود از مولفه‌های زندگی نیک‌سامان باشیم و همانند بوتانی‌ها، با کاوش در میراث عظیم تمدنی خویش، معیارهای به‌زیستی را تدوین نماییم. اما این مانع از آن نیست که آثار

متفکران فرهنگ‌های دیگر را به عنوان الگویی برای تفحص انتقادی در چارچوب‌های اندیشه‌ورزی و سیاست‌گذاری خود مد نظر قرار دهیم. به تعبیر دیگر، به نظر می‌رسد توصیه به خواندن این کتاب برای پژوهشگران حوزه سیاست‌گذاری عمومی و اجتماعی می‌بایست از این منظر باشد که آنها را توجه دهد که می‌توان با بازخوانی انتقادی میراث تفکر بومی، راه‌های بدیلی را برای حکومت و اجتماع مطلوب جامعه ایرانی تجویز کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به دو وب‌سایت زیر مراجعه شود:

<http://worldhappiness.report/>

<http://www.dayofhappiness.net/report/>

کتاب‌نامه

- ارسطو (۱۳۷۸)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو.
- اعوانی، شهین (۱۳۸۹)، آیا فایده‌گرایی همان لذت‌گرایی است؟ بررسی دیدگاه بتنام و میل، در: *فصلنامه تاملات فلسفی*، شماره ۶، صص ۳۲-۷.
- باک، درک (۱۳۹۶)، *سیاست شادکامی: آنچه حکومت می‌تواند از تحقیقات جدید در باب بهروزی پیاموزد*، ترجمه نرگس سلحشور، چاپ اول، تهران، نشر نگاه معاصر.
- برن، ژاک (۱۳۵۷)، *فلسفه اپیکور*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- علوی‌پور، سید محسن (۱۳۹۷)، سیر تطور «لذت» در اندیشه سیاسی کلاسیک، *دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری*، شماره ۲۴، پاییز و زمستان، صص ۳۲۷-۳۵۴.
- هاکسلی، آلدوس (۱۳۹۴)، *دنیای قشنگ نو*، ترجمه سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، انتشارات نیلوفر.

- Augustin, St. Thomas (1972), *City of God*, Ed. By David Knowles, London, Penguin Books.
- Bok, Derek Curtis (1998), *The Shape of the River: Long-Term Consequences of Considering Race in College and University Admissions*, Princeton, University of Princeton Press.
- Bok, Derek Curtis (2010), *The Politics of Happiness: What Government Can Learn from the New Research on Well-Being*, Princeton, University of Princeton Press.
- Bok, Derek Curtis (2017), *The Struggle to Reform Our Colleges*, Princeton, University of Princeton Press.
- Crespo, Ricardo & Mesurado, Belen (2015), Happiness Economics and Positive Psychology: From Happiness Economics to Flourishing Economics, in: *Journal of Happiness Studies*, Vol. 16, pp. 931-946.

شادکامی یا سعادت؟ ... (سیدمحسن علوی پور) ۲۵۷

Denise, Peterfreund & White (1999), *Great Traditions in Ethics*, Wadsworth Publishing Company, USA.

Huxley, Aldous (1932), *Brave New World*, London, Chatto & Windus.

Rawls, John (1972), *A Theory of Justice*, Harvard, Harvard University Press.

Ross, David (1995), *Aristotle*, 6th ed., London & New York, Routledge.

White, Nicholas (2006), *A Brief History of Happiness*, Blackwell Publishing, USA, UK, Australia.

